

## زنان : کاست ، طبقه یا جنس استثمار شده ایولین رید-1970

به راستی منشاء استثمار زنان در کجاست؟ کسانی که بر این نظر هستند که زنان خود به تنهایی یک طبقه اجتماعی را تشکیل می دهند به این نتیجه می رسند که در اصل دشمن شماره یک زنان ، مردان هستند . همین موضع یک استراتژی غلط را در مبارزه برای آزادی زنان موجب شده است . سطح جدیدی از مبارزه برای آزادی زنان که به تازگی مورد توجه فعالان جنبش فیمینیستی قرار گرفته در سطح بالاتری از تحلیل این مسئله قرار می گیرد . بعضی از تحلیل گران امروزه برای پی بردن به منشاء استثمار زنان به تحلیلهای مارکسیستی از سرمایه داری یا به تحلیل طبقاتی که انگلس از این مسئله ارائه می دهد رجوع می کنند . این استثمار از طریق توسعه نظام طبقاتی ، پیدایش خانواده ، دارایی خصوصی و دولت صورت می گیرد .

اما در اینجا یک بدفهمی و بدتعبیری از مواضع مارکسیستی وجود دارد که منجر به یک انحراف تئوریکی در میان کسانی می شود که خود را به جنبش رادیکال و سوسیالیست زنان منسوب می کنند . بر اساس این افسانه که زنان همیشه باتوجه به کارکرد بچه اوریشان (زایمان) دچار کمبود نیرو و توان بوده اند ، آنها تمایل داشتند که

ریشه های استثمار زنان را در تفاوت های جنسی یا بیولوژیکی آنان بیابند.

بعضی از تئوریها اشاره دارند که زنان خود به تنهایی یک طبقه یا کاست هستند. این نوع تعاریف نه تنها به کلی با نظریات مارکسیستی بیگانه هستند بلکه منجر به نتیجه گیری غلطی نیز می شود. من در اینجا برآنم که این نظر را که مردان دشمن درجه اول زنان هستند را به چالش بکشم.

یافته های مارکسیستی را که زمینه هایی را برای توضیح تنزل جایگاه زنان ارائه نمود در گزاره های زیر می توان جمع بندی نمود:

- اول: زنان همیشه در طول تاریخ جنس دوم یا استثمار شده نبودند. مردم شناسی یا مطالعه پیشا تاریخی به ما می گوید که این مسئله کاملاً برعکس است. در میان جوامع ابتدایی که آغازگاه عصر اشتراک قبیله ای بود زنان با مردان برابر بودند و این مسئله مورد تایید مردان نیز بود

- دوم: تنزل جایگاه زنان با پایان یافتن کمونهای مادر سالار (matriarchal) و جایگزین شدنش با جوامع با تقسیم طبقاتی و یا با داشتن خصیصه خانواده پدرسالار، مالکیت خصوصی و قدرت دولتی، منطبق است.

آنچه که باعث تنزل جایگاه اجتماعی زنان شد انتقال اقتصاد مبتنی بر جمع آوری غذا (food-gathering) به یک مدل بالاتر تولید بر اساس کشاورزی و صنعت و فن شهری و نیز انبار کالا بود. تقسیم ابتدایی کار بین جنسیت ها به وسیله یک تقسیم کار اجتماعی پیچیده دیگر جایگزین شد کارایی بالاتر نیروی کار منجر به بالا رفتن مازاد محصول شد که همین مسئله عامل اولین تمایزات و سپس عمیق سازی تقسیمات بین بخشهای مختلف اجتماعی شد.

به سبب نقش مستقیمی که مردان در کشاورزی بزرگ مقیاس، آبیاری و کارهای ساختاری دیگر داشتند این مازاد تدریجاً به وسیله یک سلسله مراتب مرد سالار همچون اموال خصوصی شان به تصرف درآمد. در این میان نهاد خانواده و ازدواج برای تثبیت مالکیت قانونی ومیراث اموال مردان مورد نیاز بود از طریق ازدواج تک همسری، زنان هر چه بیشتر تحت کنترل مردان قرار گرفتند تا از وجود پسران مشروع برای به ارث گذاشتن دارایی هایشان مطمئن گردند. همچنانکه مردان هر چه بیشتر فعالیت های مربوط به تولیدات اجتماعی را در تصرف خود می گرفتند و همچنین با ظهور نهاد خانواده زنان بیشتر در محیط خانه محبوس شده و وظیفه اصلی شان محدود به خدمت به همسران و خانواده شان شد. دستگاه

دولت ظهور نمود تا به مالکیت خصوصی ، سلطه جنسی ، خانواده پدر سالار قوت بخشیده و آنان را قانونی سازد کاری که بعدها مذهب نیز به خوبی از پس آن برآمد .

مطمئناً این دیدگاه مارکسیستی درمورد استثمار زنان بود ، تبعیت زنان از مردان از ضعف بیولوژیکی زنان ناشی نمی شود این مسئله نتیجه تغییرات بنیادی اجتماعی ای بود که منجر به نابودی اجتماع برابر کلان و یا مادر سالاری شد و به جای آن یک نظام طبقاتی پدر سالار را جایگزین ساخت ، نظامی که ظهورش با تبعیضات و نابرابریهای متنوع از جمله نابرابری جنسیتی همراه بود و رشد این نوع سازمان اقتصادی - اجتماعی مسئول سقوط تاریخی جایگاه زنان بود . اما فهم تنزل جایگاه زنان و نیز ارائه یک راه حل سیاسی و اجتماعی صحیح برای آزادی زنان بدون مشاهده و بررسی آنچه همزمان تاریخاً برای مردان پیش آمد میسر نمی شود . بررسیها نشان می دهد که سیستم طبقاتی پدر سالاری که مادر سالاری و نیز روابط اجتماعی اشتراکی اش در هم کوبید همچنین همتای مردانه آن را نیز متلاشی کرد ، یعنی برادری قبیله ای مردان . تنزل زنان دست در دست شکست توده زحمتکش مردم به نفع طبقات بالای مردان پیش رفت . اهمیت این توسعه زمانی می تواند به صورت واضحی بر ما

روشن گردد که ما به ویژگیهای اصلی ساختار قبیله ای ای که مورگان و انگلس به آن «کمونیسم ابتدایی» می گفتند رجوع کنیم .

کمون دارای یک نظام خواهرانه و برادرانه برای مردان و زنان بود رابطه خواهرانه بین زنان که ذات و ماهیت مادرسالاری بود اشاره به ویژگی جمعی شان است . زنان به مانند یک اجتماع خواهری با هم کار می کردند . کار اجتماعی آنان باعث تداوم کل اجتماع کمون می شد آنها همچنین بچه هایشان را در دل کمون بزرگ می کردند و مادران بین خود و دیگر مادران و خواهران برای بزرگ نمودن کودکان تمایزی قایل نبودند و کودکان در اصل مورد توجه همه مادران و خواهران بزرگتر به عنوان یک مادر واقعی بودند به عبارتی دیگر دارای مشترک شانه به شانه بزرگ نمودن مشترک بچه ها پیش می رفت .

همتای جنسی این رابطه خواهرانه ، رابطه برادرانه بود که همچون رابطه خواهرانه در این اجتماعات شکل گرفت هر کلان یک قبیله را در بر می گرفت که به عنوان یک رابطه برادرانه یا از یک منظر جنسیتی یا یک رابطه خواهرانه مورد احترام قرار می گیرد .

در این نظام مادرسالارانه - برادرانه ، مردان و زنان هر دو جنس فقط برای رفع نیازهای شخصی خود تلاش نمی کنند بلکه آنان از تمامی کودکان

قبیله خود دفاع نموده و نیازهایشان را برآورده می سازند این اشکال برادرانه و خواهرانه یک سیستم «کمونیسم اولیه» را تشکیل می دهد .

بنابراین قبل از اینکه پدر خانواده به عنوان یک رئیس ظاهر شود کارکردهای پدرانه نه یک کارکرد خانوادگی بلکه یک کارکرد اجتماعی بود . در این کمونها مردهایی که خدمات پدرانه را انجام می دادند همسر یا شوهر نبودند بلکه آنها بیشتر به عنوان برادران کلان یا قبیله شان محسوب می شدند این بدان علت نبود که فرایندهای فیزیولوژیکی مردان یا پدران در جامعه قدیم شناخته شده نبود قاطعانه تر اینکه این واقعیت با یک جامعه مستقر بر پایه های روابط اشتراکی تولید و تربیت کودکان در ارتباط است .

اولین تغییر در این نوع سیستم کلانی برادرانه - خواهرانه با رشد گرایش به زوجهای همانند یا « خانواده های زوجی» (pairing families) - آنچنان که مورگان و انگلس آن را نامگذاری کردند - که باهم در یک خانه مشترک زندگی می کنند ، روی داد . به هر حال این فرایند جانشینی سیستم هم خانگی به جای روابط اشتراکی اولیه با نقش موثر زنان در کمون ها چندان ساده نبود .

تقسیم جنسی کار که به صورت ابتدایی بین برادرها و خواهرهای کلان تعیین شده بود تدریجاً به یک تقسیم جنسی کار بین زنان و همسران تبدیل شد نتیجتاً خانواده زوجی که در امتداد سیستم خانوادگی نمایان شد تفاوت بنیادی با خانواده هسته ای ما دارد . در سیستم سرمایه داری بی رحم و و رقابتی دوران ما هر خانواده کوچکی باید به تنهایی بر فعالیت های فردی خودش متکی باشد و نمی تواند در این مسیر بر مساعدت های اطرافیان خود حساب باز نماید اینجا منابع بیرونی برای کمک به او وجود ندارد . در این نوع خانواده همسر به شوهرش وابسته است و فرزندان برای رفع نیازهایشان تنها به والدین خود چشم دوخته اند حتی اگر نان آور آنان دچار بیکاری و بیماری یا مرگ هم شده باشد . در دوره خانواده زوجی چنین سیستم وابستگی ای بر اقتصاد خانواده حاکم نبود تا جایی که تمام اجتماع از نیازهای اساسی هر فردی از تولد تا زمان مرگ حمایت می کرد . این پایه مادی ای بود که فقدان استثمار اجتماعی و تضاد خانوادگی ای بر آن استوار بود که در زمان کنونی ما با آن روبرو هستیم .

قصد من این نیست تا دوره بربریت را تحسین نمایم و یا بازگشت به گذشته را ترسیم نمایم اقتصاد شکار، جمع آوری غذا تنها مرحله ای پایین در مسیر پیشرفت جوامع انسانی بود که در

آن زندگی کاملاً ناخوشایند ، خشن (crude) و بی رحمانه بود با وجود این ما باید پی ببریم که ارتباط زنان و مردان در این نوع جوامع به طور اساسی با روابط ما متفاوت است .

تحت سیستم کلانی خواهرانه و برادرانه این امکان برای هیچ کدام از جنس ها فراهم نبود تا بر جنس دیگری سلطه پیدا نماید و طبقه ای وجود نداشت تا طبقه دیگری را استثمار نماید زنان بیشتر موقعیت های ممتاز را اشغال کرده بودند زیرا آنها نه تنها تولید کننده ضروریات زندگی بلکه تولیدکنندگان زندگیهای جدید نیز بودند اما این مسئله باعث نمی شد که آنان مردان را استثمار کنند جامعه اشتراکی آنان عاری از استبداد طبقاتی یا نژادی و جنسی بود .

همچنانکه انگلس نیز اشاره می کند با ظهور مالکیت خصوصی ، ازدواج تک همسری و خانواده پدر سالار نیروهای اجتماعی جدیدی در جامعه در مقیاس وسیعی به وجود آمدند و خانواده ای را که تمام حقوق قبلی خود را ازدست داده بود ، ایجاد نمود . از هم خانگی ساده زوجهای دوگانه یک سیستم خشک و انعطاف ناپذیر و قانونی ازدواج تک همسری شکل گرفت . این مسئله باعث شد که همسر و فرزندان زیر کنترل هرچه بیشتر شو هر یا پدری قرار گیرند که نام خود را بر روی خانواده می نهد و شرایط زندگی و سرنوشت

آنها را تعیین می سازد . زنان ، که زمانی به عنوان اجتماع خواهران با هم در حال کار و زندگی بودند و بچه هایشان را به صورت اشتراکی بزرگ می نمودند ، حالا به عنوان همسران شخصی مردان به بالا دست های خود در یک خانه خدمت می کنند . تقسیم برابرا نه خانوادگی کار قبلی بین مردان و زنان کمون راه به تقسیم خانوادگی کار برد که در آن زنان بیشتر و بیشتر از تولید اجتماعی فاصله گرفتند و صرفاً خدمتگذاری برای شوهر و خانه و خانواده شان شدند . بنابراین زنان تحت لوای شکل گیری طبقات به مستخدمان فرزندان و رئیس خانواده بدل شدند .

تحقیر زنان و تنزل آنان یک تصویر دائمی هر سه مرحله جوامع طبقاتی از برده داری تا فئودالیسم و سپس سرمایه داری بود . تا زمانی که زنان در کار تولیدی کل اجتماع شرکت داشتند مورد احترام و توجه جامعه بودند اما زمانی که آنها به واحدهای خانوادگی مجزا پراکنده شدند و یک موقعیت برده وار پیدا کردند آنها احترام و قدرت و تاثیر خود را در میان اجتماع از دست دادند .

آیا تعجب آور نیست که چنین تغییرات اجتماعی حادی تضاد شدید و مداوم جنسیت را باعث شود ؟  
همچنانکه انگلس می گوید :

«ورود تک همسری به عرصه تاریخ صرفاً به معنی آشتی بین زن و مرد یا به عنوان شکل عالی تر

ازدواج نیست برعکس تک همسری به عنوان انقیاد (subjugation) یک جنس به وسیله جنس دیگر و یا یک تضاد جنسی ناشناخته در فرایند تاریخی در تاریخ وارد می شود... اولین تضاد طبقاتی با پیشرفت تضاد جنسی در ازدواج تک همسری مطابقت دارد و اولین نوع استثمار طبقاتی نیز با استثمار زن به وسیله مرد تطابق دارد.» (منشاء خانواده ، دولت و مالکیت : انگلس P79)

اینجا ضروری است که یک تمایز مهم بین دو درجه از استثمار زنان در خانواده تک همسر تحت سیستم مالکیت خصوصی را روشن سازیم . در خانواده کشاورزی پیشا صنعتی ، زنان نسبت به همجنسان خود در جامعه مصرفی زندگی شهری یعنی خانواده هسته ای جایگاه بالاتری را به خود اختصاص داده و واز احترام و توجه بیشتری برخوردار بودند .

به محض اینکه صنعت کشاورزی و استادی تسلط خود را بر اقتصاد تثبیت نمودند خانواده کشاورز به یک خانواده خودکفا تبدیل شد تمام اعضایش وظایف ضروری خود را بر اساس سن و جنس به انجام می رساندند زن خانواده از یک طرف در کارهای مربوط به زمین کمک خانواده خود بود و از طرف دیگر تدریجاً گرفتار امور خانگی یعنی پرورش کودکان شد. در حالیکه مردان و فرزندان

سهم کار خود را بر اساس توانایی شان به انجام می‌رساندند .

این مسئله با رشد سرمایه داری صنعتی و خانواده هسته ای تغییر کرد . زمانی که زمین عده زیادی از رعیت ها را مصادره نمودند و مشاغل کوچک آنها مصادره شد تا از این به بعد از کارخانه ها مزد دریافت دارند آنها با این اقدامات ، دیگر در جهت ادامه حیات خود و خانواده شان راهی به جز فروش نیروی کار خود نداشتند . همسران این مزدبگیران که از امور مزرعه و کارهای مهارتی در منزل کنده شده بودند به طور کامل به شوهرانشان وابسته شدند همانطور که مردان به روسای خود بیشتر وابسته می شدند و به زیر سلطه آنان می افتادند زنان نیز هرچه بیشتر به مردان وابسته می شدند .

بنابراین با محروم شدن تدریجی زنان از خود کفایی اقتصادی حس احترام اجتماعی کمتری متوجه آنان می شد در اوایل جامعه طبقاتی آن ها از تولید و رهبری اجتماعی کنار گذاشته شدند تا فراهم آورندگان خانواده کشاورزی باشند . اما با جانشینی خانواده هسته ای در زندگی شهری صنعتی آخرین جای پای آنها بر زمین سفت متزلزل شد .

بعد از آن ، آنها به دومورد ملالت بار اجتماعی دیگر دچار شدند . آنها یا باید به دنبال شوهری نان آور باشند و پس از آن به عنوان

خانه دار در آپارتمانهای استیجاری حبس شوند تا نسل دیگری از بردگان را تولید نمایند و یا همچون فقیرترین و بدبخت ترین افراد جامعه باید به عنوان کارگران حاشیه ای به کارخانه ها بروند و همراه بچه های خود به عنوان پایمال شده ترین و کم درآمد ترین بخش از نیروی کار در مشقت و سختی گذران نمایند.

در این میان کارگران زن مبارزات شان را جهت احقاق حقوق خود پا به پای مردان کارگر پیش برده اند و برای بالا بردن دستمزدهای خود و بهبود شرایط کاریشان جنگیده اند اما آنها ماورای تمام بدبختیهای زندگی شان باید مشاجرات خود با شوهر و فرزندان شان را پیش می بردند تفاوت بین جنس زن و مرد با وابستگی حقیرانه آنها به مردان و زیر دست بودنشان عمیق تر و شدید تر می شد .

علی رغم تعریف و تمجیدهای ریاکارانه از زنان تحت عنوان « مادر مقدس» و خانه داری مقدس ، ارزش زنان تا پایین ترین حد خود در سرمایه داری نزول کرد از آنجایی که زنان خانه دار به ظاهر { نه کالایی برای سرمایه داری تولید می کنند و نه هیچ ارزش افزوده ای برای سود جویان ایجاد مینمایند در نظام سرمایه داری قشری حاشیه ای محسوب می شوند و تنها یک توجیه برای زندگی آنان تحت این سیستم باقی می ماند : به

عنوان مربی ، به عنوان نگهبانان خانواده ، و خریداران کالاهای مصرفی برای خانواده .

در حالیکه زنان مرفه می توانند برای انجام کارهای بیهوده خود خدمتکارانی استخدام می کنند زنان فقیر در تمام طول زندگی خود به کارهای سخت و بی پایان مشغول بوده و شرایط زندگی شان آنها را مجبور ساخته تا برای بقای خانواده در بیرون خانه هم کار کرده و در این میان به دوش بردن دو مسئولیت مهم زندگی آنها را مضاعف ساخته است .

حتی زنان خانه دار طبقه متوسط در جهان غرب ، علی رغم منافع اقتصادی شان قربانی منافع سرمایه داری هستند شرایط کسل کننده و منزوی زندگی شان ، آنان را مجبور می سازد که تنها به واسطه فرزند داری زندگی نمایند ، رابطه ای که در زندگی خانوادگی امروزی انواع اختلالات اعصاب را موجب می شود . آنها در جستجوی التیام زندگی کسالت بار خود به دنبال کالاهای مصرفی بازار هستند و سودجویان سرمایه داری نیز در این میان آنها را به بازی می گیرند و به عنوان کالاهایی زینتی به آنها می نگرند این بهره برداری از زنان به عنوان مصرف کننده بخشی از همان سیستمی است که از همان اول از طریق بهره برداری از مردان به عنوان تولید کننده رشد نمود . سرمایه داری دلیل عمده ای برای تجلیل از خانواده هسته ای دارد خانواده

کوچک معدن طلائی برای همه انواع مزدوران از دلان ملکی گرفته تا تولیدکنندگان مواد شوینده و آرایشی محسوب می شود درست مانند توسعه تولید ماشین های شخصی که به جای توسعه خطوط وسائل حمل و نقل عمومی تولید می شوند بنابر این شرکت های بزرگ می توانند از طریق فروش خانه های کوچک خصوصی مجهز به ماشین های لباسشویی و ظرفشویی و یخچال و غیره سود زیادی را به حسابهای خود بریزند . آنها این کار را بسیار پر منفعت تر از ساخت خانه های با اجاره بهای کم و یا توسعه خدمات اجتماعی و مراکز مراقبت از کودکان می بینند .

در وهله دوم زنانی که به طور مجزا هر کدام در یک خانه ی خصوصی محصور شده و به آشپزخانه و کارهای سخت پرستارانه چسپیده اند ( یعنی انزوای آنها ) زنان را از کنار هم بودن و تبدیل شدن به یک نیروی قوی اجتماعی و یا تهدیدی جدی از نظر سیاسی برای نظام سرمایه داری باز می دارد .

ساختاری ترین درسی که از این تحقیق بسیار مختصر در مورد محبوس شدن طولانی مدت زنان در محیط خانه در جامعه طبقاتی ای که چنین توانمندی در ایجاد تضادهای جنسی و طبقاتی دارد ، می توان گرفت چیست ؟ این نشان می دهد که وضعیت خفت بار زنان نتیجه ساختار زیستی آنها یا این واقعیت که آنها بچه آور هستند ،

نمی باشد . بچه آوری در جوامع ابتدایی یک نقص برای زنان محسوب نمی شد تنها در خانواده هسته ای زمان ما است که این امر همچون نقصی برای آنان در نظر گرفته می شود . تعهد مربوط به مراقبت از فرزندان زنان بیچاره را از همدیگر گسست و این درحالی است که همان زمان آنها بیرون از خانواده برای حفظ خود و خانواده مشغول به کار هستند و این تعهداتی متعارض برای آنان است .

بنابر این چنین نیروهای اجتماعی و روابطی که ستم طبقاتی و نژادی را به وجود آوردند نهایتاً باعث ستم جنسی مردان بر زنان شدند . سیستم سرمایه داری منبع اساسی در تنزل جایگاه زنان و ستم به آنها می باشد . بعضی از زنان در جنبش آزادی خواهی اصول بنیادین مارکسیسم را در این باره مورد تردید قرار می دهند آنها بر این نظر هستند که زنان خود به تنهایی یک کاست یا طبقه جداگانه را تشکیل می دهند . تی . گریس اتکینسون برای مثال وضعیتی را در نظر می گیرد که زنان خود یک طبقه متمایز هستند یا رکسانا دنبار می گوید که زنان به عنوان یک کاست با همدیگر مشارکت دارند . بیایید با هم این دو وضعیت تئوریکی و نتایج برخاسته از آن را مورد تحقیق قرار دهیم .

اول اینکه آیا زنان یک کاست هستند؟ ریشه کاست در تاریخ در اولین شکل سیستم طبقاتی است . این

نوع طبقه بندی با از بین رفتن جامعه ی قبيله ای از طریق تمایزات مشخص اجزای جامعه بر اساس تقسیمات جدید کار و عملکردهای اجتماعی سر بلند نمود. عضویت در یک کاست برتر یا پست تر از همان بدو تولد مشخص می گردید .

با این حال توجه به این مسئله که سیستم کاست به صورت ذاتی ریشه در نظام طبقاتی دارد حائز اهمیت است در حالی که نظام کاست تنها در نواحی خاصی مانند هندوستان به کاملترین رشد خود رسید ، اما نظام طبقاتی که از دل آن متولد شد به یک نظام جهانی تبدیل گردید که نظام کاستی را هم در خود هضم نمود .

این مسئله در هندوستان به طور وضوح مشاهده می شود ، جایی که هر چهار کاست اصلی برهمن ها و کشیشان ، سربازان و کشاورزان و تاجران ، کارگران همراه با «غیر کاستی ها» یا پاریاها در یک جامعه استثمار شده جایگاههای خاص خود را داشتند . امروزه در هندوستان جایی که نظام کاستی رو به انحلال است روابط و قدرت سرمایه داری بر تمام نهادهای درونی پیشا سرمایه داری مسلط شده است . به هر حال ، آن نواحی از جهان که با بیشترین سرعت و دورترین فاصله در جاده تمدن رشد کردند نظام کاستی را تماماً کنار گذاشته اند. تمدن غربی که از یونان و روم باستان شروع شد ، از درون فئودالیسم به سمت

کاملترین مرحله از جامعه ی طبقاتی (سرمایه داری) پیشرفت نمود .

نه در نظام کاستی و نه در نظام طبقاتی نه در ترکیب آنها با هم ، زنان زیر سقف یک طبقه یا کاست جداگانه به سر نمی برند بلکه زنان در میان خود به طبقات و کاستهای متفاوتی تقسیم شده اند که ساختار و تشکیلات اجتماعی را به وجود می آورند . این حقیقت که زنان جایگاه حقیرانه ای را به عنوان یک جنس اشغال می کنند در نفس خود زنان را به یک کاست یا طبقه تنزل نمی دهد حتی زنان در هندوستان به کاست های متفاوت تعلق داشتند درست مانند تعلق به طبقات مختلف در نظام سرمایه داری معاصر .

در یک مورد ، موقعیت اجتماعی آنان با تولد در یک کاست تعیین می شد و در مورد دیگر ، ثروت شوهرانشان و یا خودشان آن موقعیت اجتماعی را تعیین می کرد . در مورد زنان نیز مانند مردان این دو مورد می توانست باهم جایگاه اجتماعی وی را تعیین نمایند و هر دو جنس می توانند به یک کاست برتر تعلق یابند و ثروت ، قدرت و موقعیت برتری را کسب نمایند . پس رکسانا دوبار وقتی به همه زنان بدون توجه به طبقه آنان به عنوان اعضای یک کاست جداگانه اشاره می کند می خواهد چه چیزی را عنوان نماید ؟ و این تئوری چه پیامدهایی در عمل خواهد داشت ؟ محتوای واقعی هر دو نظر مطرح شده و نتیجه

منتج از آن از نظر من و احتمالاً برای بسیاری دیگر مشخص نمی باشد بنابراین آنها نیازمند بررسی های بیشتری هستند .

هنگامی که صرفاً قصد و نیت نشان دادن این مسئله باشد که زنان در جامعه ای که مردان بر آن حکومت می کنند جایگاه فرمانبردار و زیردست را اشغال می کنند آنگاه اگر به شیوه ای صریح بخواهیم بگوییم اشاره به زنان به عنوان کاست حقیر و پست ، امکان پذیر است\_ (مانند مواقعی که تحت همین موقعیت ، لفظ برده یا بنده را برای آنها به کار می برند) . اما آنگاه کاربرد لفظ کاست تنها ناقص بودن زبان ما را نشان می دهد به طوری که هیچ کلمه خاصی وجود ندارد تا زنان را به عنوان جنس مورد ستم واقع شده ، نشان دهد .

اما به نظر می رسد که چیزی ورای از این مسئله وجود داشته باشد ، اگر از روی مقاله روکسان دوبار در فوریه 1970 قضاوت نماییم که در آن وی نظریه پیشین خود را در مورد ستم دیدگی زنان نقض می نماید . در آنجا وی اشاره دارد که نظریه اش در باره زنان به عنوان یک کاست مورد ستم واقع شده ، چیز تازه ای نیست ؛ همانطور که مارکس و انگلس وضعیت زنان را با چنین شیوه ای تحلیل کردند . این یک مسئله ساده نیست نه مارکس در آثار خود و نه انگلس در منشاء

خانواده ، مالکیت و دولت و نه در هیچ نوشته ای از مارکسیست هایی مانند لنین تا لوکزامبورگ در مورد این مسئله زن را به واسطه جنسیت اش به عنوان یک کاست معرفی نکرده اند بنابراین ، این یک مشاجره لفظی بر سر استفاده نابجا از اصطلاحات و کلمات نیست این یک جدایی کامل از مارکسیسم است ولو اینکه به نام مارکسیسم عنوان شود .

در اینجا مایلم نتایجی که از تئوری روکسان دوبار ناشی می شود را روشن سازم . اگر تمام زنان به یک کاست پست تعلق داشته باشند و مردان نیز به یک کاست برتر ، آنگاه محور مبارزه برای آزادی زنان جنگ کاست زنان بر علیه کاست مردان می باشد یعنی آزادی زنان در گرو غلبه بر کاست برتر یعنی مردان می باشد . این نتیجه گیری با این گفته وی که ما « تحت یک نظام کاستی بین المللی زندگی می کنیم » تایید می شود . این یک اظهار نظر غیر مارکسیستی است آنچه مارکسیست ها می گویند این است که ما تحت یک نظام بین المللی طبقاتی زندگی می کنیم و برای آزادی کل ستمدیدگانام از زنان و مردان زحمتکش ما نیازمند یک جنگ طبقاتی تمام عیار هستیم . آیا روکسان دوبار با این نوع دیدگاه نزاع طبقاتی موافق است یا نه ؟

سردر گمی وی به ضرورت استفاده از زبان صریح در تفسیر علمی یک موقعیت اشاره دارد زنان ستمدیده که تحت یک نظام سرمایه داری زندگی می کنند برده فئودال یا مالک یا عضو کاست پایین جامعه نیستند مقوله های اجتماعی برده ، غلام و کاست به مراحل و ویژگی های تاریخ گذشته اشاره دارد و موقعیت زنان در جامعه ما را به درستی نمایان نمی سازد . اگر دقت علمی داشته باشیم زنان را باید همانند یک جنس ستمدیده در نظر بگیریم .

اما در مورد نظریه بعدی باید بگوییم که نشان دادن زنان به مانند یک طبقه نادرست است . در نظریات مارکسیستی طبقه با دو روش مرتبط به هم تعریف می شود : به وسیله نقشی که افراد در فرایند تولید دارند و نیز به وسیله سهم آنان در مالکیت ابزار تولید . بنابراین سرمایه داران در جامعه ما بیشترین قدرت را دارند زیرا آنها ابزار تولید را در اختیار دارند و به وسیله آن جامعه را کنترل و اقتصاد را در جهت منافع خود هدایت می کنند . اما کارگرانی که ثروت را به وجود می آورند چیزی جز نیروی کار در اختیارشان نیست بنابراین آنها برای زنده ماندن چاره ای جز فروش این نیروی کار به سرمایه داران ندارند . زنان نسبت به این دو قطب جامعه یعنی کارگران و سرمایه داران کجا قرار گرفته اند ؟ آنها در همه طبقات جامعه

پراکنده هستند چه در داخل طبقه کارگر و چه در طبقه سرمایه دار یا طبقه متوسط جامعه . طیف گسترده ای از زنان راک فلر و مورگان و فورد تا میلیون ها زن فقیر و زحمتکش در جامعه یافت می شود زنان مانند مردان یک جنس چند طبقه ای هستند .

این یک تصور اشتباه است که همه زنان به عنوان یک جنس با همدیگر منافع مشترک زیادی دارند زنان طبقه بالا متحد همسران ثروتمندشان هستند همانند یک قانون آنها با هم روابط اجباری دارند که آنها را به یکدیگر ربط می دهد آنها در دفاع از مالکیت خصوصی ، نظامی گری ، نژاد گرایی و تمامی منافع منتج از آن با مردان طبقه بالا متحد هستند .

ممکن است که استثناهایی فردی در این میان وجود داشته باشند برای مثال خانم فرانک لسلی دو میلیون دلار برای پیش بردن حق رای زنان هزینه کرد . اما این موضوع دیگری است که انتظار داشته باشیم زنان طبقات بالا حرکات انقلابی را حمایت نمایند حرکاتی که منافع سرمایه دارانه آنها را به خطر می اندازد . اکثر آنان اقدامات رهایی بخش را مسخره کرده و اعلام می دارند که « از چه چیزی باید رها شویم ؟» آیا واقعاً ضرورت دارد که بر این مسئله پای فشاری کنیم ؟

در نوامبر 1969 و می 1970 هزاران زن به عملیاتی نظامی آمریکا اعتراض نمودند و به خیابانها آمدند آیا آنها با مردان مبارزی که همسنگرشان بودند اشتراک بیشتری داشتند یا با خانم نیکسون و دخترانش که به سختی حتی سر از پنجره بیرون آورد تا شاهد این رژه عظیم انسانی باشند؟ آیا زنان بانکدارها، ژنرال ها و صنعتگران بزرگ همسنگران محکمتری برای زنان ستمدیده در راه مبارزه برای آزادی بودند یا مردان طبقه کارگر اعم از سیاه و سفید؟ در جریان مبارزه مردان و زنانی در هر دو طرف کشمکش وجود دارند مگر اینکه بخواهیم مبارزه علیه سرمایه داری را به مبارزه علیه مردان به عنوان دشمنان درجه اول منحرف سازیم.

درست است که جامعه سرمایه داری یک نظام مرد سالار است و مردان از همان بدو تولد برای مرد سالار بودن پرورش یافته اند اما درست نیست که مردان دشمن درجه اول زنان به حساب آیند همان سیستمی که مردان استثمار شده را به وجود می آورد یعنی نظام سرمایه داری دلیل اصلی ستم جنسی بر زنان می باشد.

همیشه مردانی بوده اند که در مبارزات آزادیخواهانه زنان نقش داشته اند و در این راه هم پیمان شان بوده اند. اگرچه مبارزه علیه مردسالاری بخشی اساسی از مبارزات زنان را

در برمی گیرد اما نمی تواند محور مرکزی مبارزه آنان برای رهایی باشد زیرا این مسئله باعث می شود که نقش قدرت حاکمه که نه فقط از همه اشکال تبعیض و ستم سود می برد بلکه مردسالاری را تولید و باز تولید می نماید ، کم رنگ به نظر آید .

یک موضع گیری تئوریکی نادرست منجر به اتخاذ استراتژی نادرست برای رهایی زنان می گردد . **Read stoking** ها در بیانیه خود چنین اعلام کرده اند که : « زنان یک طبقه ستم دیده نیستند » اگر همه زنان یک طبقه واحد را تشکیل بدهند آنگاه همه مردان باید در مقابل آنها نقش طبقه ستمگر را داشته باشند . از این قضیه چه نتیجه ای می توان گرفت ؟ آیا هیچ مردی در طبقه ستم دیده و استثمار شده جامعه وجود ندارد ؟ این مسئله باعث نادیده گرفتن میلیونها مرد کارگر و زحمتکشی ( با هر رنگ پوستی ) می شود که توسط صاحبان انحصار استثمار می شوند . این مردان در کجای کار قرار می گیرند ؟ آیا آنها هیچ مکان مرکزی در یک انقلاب اجتماعی دارند ؟ در چه نقطه ای و تحت کدام پرچمی افراد ستم دیده از هر نژاد و جنسی برای اقدام علیه دشمن مشترک با هم متحد می شوند ؟

قلمداد نمودن زنان به عنوان یک طبقه در مقابل مردان فقط باعث منحرف نمودن مبارزه طبقاتی واقعی می گردد .

این نظریه رکسانا دنیار کاملاً متمایز از تئوری مارکسیستی است زیرا این نظریه موقعیت واقعی موجود را بر روی سر می چرخاند . مارکسیست ها معتقدند که انقلاب اجتماعی پایه ای برای رهایی زنان است همانطور که پایه ایی برای رهایی کل طبقه کارگر است .

در تحلیل نهایی ، هم پیمانان واقعی زنان در جنبش رهایی همه آن نیروهای هستند که هر کدام به دلایل خویش برای مبارزه در جهت رها شدن از شر قید و بند های اربابان امپریالیست به پا می خیزند . منشاء ستم بر علیه زنان ( سرمایه داری) تنها توسط زنان یا ائتلافی از زنان همه طبقات جامعه از بین نمی رود بلکه این مسئله به جنبش سوسیالیستی توده های طبقه کارگر (زنان و مردان) برای واژگون نمودن قدرت اقتصادی و سیاسی سرمایه داری ایالات متحده بستگی دارد .

در خاتمه باید پرسید که ارتباط بین این دو جنبش (رهایی زنان و سوسیالیسم کارگران ) در چیست ؟

اولاً : اگر چه هدف کامل رهایی یافتن زنان از طریق یک انقلاب کوتاه مدت سوسیالیستی کسب نمی شود از طرف دیگر مبارزه برای اصلاحات مداوم در

وضعیت زنان نباید نادیده گرفته شود . از نظر مارکسیستها زنان باید شانه به شانه خواهران خود در صفوف مبارزه با اقدامات سازمان یافته برای رسیدن به هدف نهایی خود قرار گیرند خط مشی جدید ما از این به بعد مرحله جدیدی در جنبش رهایی زنان است .

مانند هر جنبش اجتماعی دیگر ، جنبش زنان نیز کار خود را با پیش رو قرار دادن مطالباتی همچون فرصت برابر با مردان در آموزش ، کار ، حقوق مساوی ، سقط جنین آزاد ، برخورداری از مراکز نگهداری بچه ها که توسط دولت اداره می شود و غیره شروع می نماید حرکت زنان در جهت این مطالبات نه فقط در بهبود وضعیت زندگی زنان تاثیر می گذارد بلکه جنبه های غلط تابعیت (فرمانبرداری) را در جامعه آشکار و کنترل می سازد .

دوماً : چرا زنان علی رغم اینکه در پایان راه به مبارزات ضد سرمایه داری کارگران برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی نیاز خواهند داشت الان باید مبارزات خود را به تنهایی پیش ببرند ؟

دلیل این است که هیچ بخشی از جامعه که در معرض ستم بوده است ، خواه مردم جهان سوم یا زنان نمی توانند رهبری جنگ شان را برای آزادی در برابر نیرو های دیگر واگذار نمایند هر چند که نیروهای دیگر همچون متحدانشان عمل کنند .

ما نگرش بعضی از این گرایش‌ها را رد می‌کنیم که آنها مارکسیست هستند و تایید نمی‌نماییم که زنان مجبورند مبارزه مستقل خودشان را برای رهایی داشته باشند زمانیکه نمی‌توانند حتی پی ببرند که چرا سیاهپوستان باید همان کار را بکنند .

شعار انقلابیون ایرلندی - کسانی می‌توانند آزاد باشند که خودشان سنگ آن را به سینه می‌زنند - به طور کامل برای علت رهایی زنان به کار برده می‌شود . زنان باید خودشان سنگ آزادی را برای کسب رهایی شان به سینه بزنند} مبارزه مستقل زنان { . در جریان مبارزه ی ما و به عنوان بخشی از آن ، ما مردان را در مورد این مسئله باز آموزی خواهیم کرد که زنان به دلیل مسائل بیولوژیکی و نیز مغزشان نیست که پایین تر از مردان قرار گرفته اند مردان باید بیاموزند که در سلسله مراتب ستم های تحمیل شده توسط سرمایه داری ، سلطه و مردسالاری آنها اسلحه ای دیگر در دست طبقه حاکم برای حفظ حاکمیت اش است. کارگر استثمار شده که با وضعیت اسفناک زن خانه دار روبرو می‌شود نمی‌تواند در این مورد ابزار خشنودی و رضایت نماید وی باید منشایی را پیدا نماید که هر دو جنس را تا بدین حد تنزل داده است .

سرانجام گفتن اینکه زنان خود به تنهایی یک طبقه مجزا را تشکیل می دهند با توجه به ایجاد دشمنی بین جنسیت ها در مقابل خوش بینی انقلابی مارکسیست ها منجر به پیامدهای بد بینانه می شود تا جایی که دو جنس مجبورند به طور کامل از هم جدا شده و حساب خود را باهم تسویه نمایند و برای همیشه مجبور باشند با هم در جدال باشند .

همچون یک مارکسیست ما یک پیام واقع بینانه و امیدوارانه برای گفتن داریم . ما انکار می کنیم که پایین بودن جایگاه زنان به خاطر مسئله بیولوژیکی آنان مقدر شده است و تا به انتها هم وجود خواهد داشت فرمانبردار شدن زنان و خصومت تلخی که بین مردان و زنان وجود دارد قدمتی چند هزار ساله دارد و به وسیله تغییرات اجتماعی گسترده ایجاد شده اند که خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت را به وجود آورده است .

این تاریخی بودن ستم بر زنان ما را به ضرورت یک انقلاب در روابط اجتماعی- اقتصادی برای ریشه کن کردن منشاء نابرابری و نیز دستیابی به آزادی و برابری می رسانیم . این هدف و برنامه سوسیالیست ها است و نیز آنچه که ما برایش می جنگیم .

**برگردان : بهمن قهرمانی**

1388/6/25

بر گرفته از سایت کمیته هماهنگی برای کمک به  
ایجاد تشکلهای کارگری